

تجلی اعظم: یامقام روحانیتی خاتم الانبیاء (ص)

سید علی طباطبایی^۱

چکیده

این نوشتار پیرامون شخصیت بی‌نظیر و مقام روحانیتی وجود مقدّس حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) به رشته‌ی تحریر در آمده است؛ ابعاد و زوایای گوناگون وجود مبارک حضرت خاتم (ص) از منظر عرفان اسلامی و نیز با نظر آیات نورانی قرآن و روایات اهل‌البیت (ع) مورد توجّه قرار گرفت و روشن شد که آن حضرت از لحاظ کمالات وجودی و تأثیری که در عالم امکان دارد، سرآمد همه‌ی ممکنات است؛ او منشأ همه‌ی فیوضات امکانی، تعیین‌اول عالم امکان، اصل همه‌ی کلمات نوری، مظهر تامّ اسم «الله»، کمال عصمت و مرتبه‌ی وحدت وجودی و کثرت شهودی است.

کلید واژگان: تجلی اعظم، مقام روحانیتی حضرت خاتم (ص)، مظهر اسم اعظم، واسطه‌ی فیض.

مقدمه

در صحف عرفانی، مقام روحانیتی نبیّ اعظم مدار سخن و نظر است؛ بلکه عرفان اسلامی در واقع منشعب از مشکات نبوت و سیراب از زلال وحی است. نگاه ژرف عرفان به مقام

۱- دانش‌آموخته و استاد حوزه‌ی علمیه قم

روحانیتی حضرت خاتم^(ص)، مایه‌ی وجد و سرور انسان می‌گردد و عنایت خاص حضرت باری به بنده‌ی برگزیده‌ی خویش را در لابلای لطایف و سخنان نغز عرفانی آشکار می‌سازد. این رویکرد عرفانی چنانچه زمینه ساز انس با فضای دلنشین عرفان گردد و خلوت دل را به حلاوت ذکر آرام کند، حیات انسانی را روشنایی و معنا می‌بخشد.

امروزه تعالیم ناب عرفان و قرآن بهترین نسخه‌ی شفا بخش دل‌هایی است که از زندگی در عصر صنعت و گرفتاری‌های روز افزون آن، به ستوه آمده و در صدد یافتن راه‌هایی بر آمده‌اند تا بتوانند به اقتضای فطرت، زندگی کنند. فراوانند کسانی که از غربت خویش آگاه شده و می‌کوشند در اوج از خود بیگانگی، اصل خود را یافته و فارغ دلانه سیر انفسی کنند و موهبت‌های پنهان در خویشتن را یافته و آنها را در پرتو انوار قدسی حضرت حق، شکوفا سازند. انوار قدسی را می‌باید در دل پاک اولیاء عظام الهی، به ویژه حضرت ختمی^(ص) جویا شد.

این نوشتار جستجویی است در صحف عرفانی که در صدد تصویر پاره‌ای از فضایل و مقامات حضرت خاتم^(ص) به رشته‌ی تحریر درآمده است. عرفای بزرگ در آثار گران سنگ خود با الهام از قرآن و منابع اصیل روایی، مقامات معنوی نبی مکرم اسلام را برشمرده و با تعابیر دلنشین توصیف کرده‌اند؛ نظر به احساس ضرورت در طرح این گونه مسائل، این قلم در حدّ وسع خود، به ارائه و تبیین مقام روحانیتی حضرت ختمی مرتبت^(ص) پرداخت، گر چه آن منزلت یگانه و بی‌بدیل در قالب مفاهیم و واژگان نمی‌گنجد و تنها می‌باید به جرعه‌ای از آن اقیانوس بی‌کران بسنده نمود.

این مقاله در صدد است در ضمن بیان و بررسی موضوع، هماهنگی قرآن و عرفان را نیز در قالب ذکر پاره‌ای از آیات و روایات نشان دهد؛ این مطلب با توجه به تأثیری که ذوق در چگونگی شکل‌گیری عرفان دارد بسیار حائز اهمیت است. چرا که برخی بر پایه‌ی گمان نادرست خود، عرفان را در مقابل قرآن و شریعت پنداشته و بر این باورند که عرفان تنها بر ذوق مبتنی است و ذوق نیز نمی‌تواند ملاک و مبنای معرفت حق واقع شود.

منشأ همه‌ی فیوضات امکانی

در عالم امکان هر فیضی که افاضه می‌شود از مشکات وجود حضرت ختمی^(ص) است. وجود مقدس رسول خدا^(ص) در کاینات، در کلمات وجودی، در نظام کیانی و در عالم امکان، منحصر به فرد است، زیرا بدون استثنا و به طور مطلق، آنچه که از اولین تا آخرین انبیاء و غیر آنها از حقایق و معارف به دست می‌آورند و فیوضاتی که به آنها افاضه می‌شود، همه از مشکات وجود ختمی^(ص) است و این سخن، حقیقتی است برهانی، عرفانی و قرآنی.

اتحاد وجودی انسان کامل با عقل بسیط

صدرالمتألهین^(ره) در مرحله‌ی اتحاد عاقل و معقول اسفار، از صادر نخستین و بلکه از عقل اوّل تعبیر به عقل بسیط می‌فرماید و انسان کامل نیز با عقل بسیط اتحاد وجودی پیدا می‌کند. از این رو، همه‌ی موجودات و کلمات نظام هستی شوون او خواهند بود؛ زیرا از این منظر: «اذا كان العقل كان الاشياء»، این اتحاد وجودی انسان کامل با عقل بسیط، در افقی راقی تر از آن است که از فرمایش محیی‌الدین عربی می‌فهمیم؛ آنجا که وی در بحث هبء می‌فرماید:

فلم يكن اقرب اليه قبولاً في ذلك الهباء الا حقيقة محمد^(ص) المسمّاة بالعقل. فكان سيّد العالم بأسره (فكان مبتدء العالم بأسره) و اوّل ظاهر في الوجود، فكان وجوده في ذلك النور الهی و من الهباء و من الحقيقة الكلية و في الهباء وجد عينه و عين العالم من تجليه، و اقرب الناس اليه على بن ابي طالب امام العالم و سرّ الانبياء اجمعين (الفتوحات، ۱، ۱۶۹).

از نظر صاحب فتوحات، در نظام عالم امکان فقط دو کس به مقام هبء می‌رسند، یکی خاتم الانبیاء و دیگری سیدالاروصیاء^(ص). هبء، یکی از اسماء صادر نخستین است و حضرت ختمی^(ص) از حیث سعه‌ی وجودی، اعتدال مزاج، قابلیت ذاتی و اقتضای عین ثابت، طوری است که در سیر صعودی به صادر نخستین که رقی منشور همه‌ی کلمات وجودی نظام هستی است، می‌پیوندد. آنگاه تمام کلمات وجودی می‌شود شوون وجودی او: قُلْ لَوْ



كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (كهف، ۱۰۹).

پس تعبیر «اتحاد»، در کلام صدرالمتألهین^(د) خیلی مهم‌تر و شریف‌تر از تعبیر «پیوند و قبول»، در گفتار محیی‌الدین عربی است؛ بنابر این، آنچه که ما سوی الله می‌گیرند، از این رقی منشور و از این مشکات و از این شعبه‌ی حضرت خاتم^(ص) است. در نظام هستی به طور قطع جز وجود مقدس حضرت ختمی، کس دیگری با این مقام یافت نمی‌شود. البته فرمایش صاحب فتوحات این است که دو نفر به مقام هبء رسیدند: یکی خاتم الانبیاء و دیگری سید الاوصیاء^(ع)، اما سید الاوصیاء حضرت امیرالمؤمنین^(ع) تابع، اما حضرت خاتم^(ص)، در عالم امکان اصل و فرد است.

حقیقت محمدیه^(ص) یا تعین اول عالم امکان

جناب صائن‌الدین علی بن محمد تُرکه اصفهانی در تمهید القواعد آورده است که: ثمَّ انَّ الذَّاتَ باعتبار اتصافها بالوحدة الحقيقية تقتضى تعیناً یسمى باصطلاح القوم بالتعین الاول تارةً و بالحقیقة المحمّدیة اخرى (تمهید القواعد، ۱۲۶).

بر این اساس، وحدت حقیقیه از هویت مطلقه جدا نیست، بلکه مرز بین تعین و لاتعین است. در این صورت، اگر هویت مطلقه به عنوان ذات و وحدت حقیقیه به عنوان یک وصف لحاظ شود، ذات به اعتبار اتصاف به این وحدت ذاتیه، اولین تعین خود را پیدا می‌کند، این تعین در اصطلاح اهل معرفت گاه تعین اول و گاه حقیقت محمدیه^(ص) نامیده می‌شود.

تعین مذکور را از این جهت حقیقت محمدیه^(ص) می‌گویند که انسان ختمی، صعوداً و عروجاً به حسب ارتقا و اعتلاء وجودی خود، به اذن الله تعالی، از همه‌ی تعینات برتر، است و در این وحدت حقیقیه فانی می‌گردد و دیگر تعینات، شئون او می‌گردند. آن حضرت فرمود: «اول ما خلق الله العقل و انا العقل»؛ مقصود از «انا العقل» این نیست که حد وجودی او تا عقل است، بلکه آن حضرت با این تعبیر از شأن صعودی خود بعد از

حدوث خبر داده است؛ مگر نه آن است که آن حضرت در سفر معراج به جایی رسید که جبرئیل به او عرض کرد: لَوْ دَنُوتُ اَنْمَلَةً لَّاحْتَرَقَتْ^۱ (هزار و یک نکته، ۱۱۹).

گفت: بیرون زین حد ای خوش فَرَّ مَنْ
و نیز فرمود: «لی مع الله وقت لا یسعنی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل»
(هزار و یک نکته، ۱۱۹). ملک و نبی هر یک نکره در سیاق نفی است و شامل خود آن
حضرت هم هست که در این مقام همه‌ی تعینات را زیر پوشش دارد. از این مقام در
صحف عرفانیه تعبیر به «مقام فوق خلافت» می‌نمایند، زیرا خلافت به لحاظ سفارت
است که روی به خلق دارد و در این مقام ظهور سلطان دولت، ولایت مطلقه است.
و نیز فرمود: «اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِی»، شیئیت شیء به صورت آن است و انسان از
این سوی که صعودی ارتقاء می‌یابد، عروج پیدا می‌کند و به فعلیت می‌رسد؛ انسان فعلیت
یافته کسی است که ام الکتاب و امام مبین است، اگر صاحب نفس مکتفی باشد که صاحب
قوه‌ی روح قدسیه و مشمول این آیه‌ی شریفه می‌شود که: «وَكُلُّ شَيْءٍ اُخْصِيْنَاهُ فِيْ اِمَامٍ
مُّبِيْنٍ» (یس، ۱۲)، و در صورتی که دارای نفس مکتفی نباشد و نفس او ناقص باشد،
همان گونه که اکثر مردم این چنین‌اند، باکسب، اعتلای وجودی پیدا می‌کند و با تقرّب
وجودی به امام و اسوه‌ی خود، از مشکلات او استضاء می‌کنند.

تعلق همه‌ی کلمات نوری به حقیقت ختمی (ص)

آن امام کل که وجود ختمی (ص) است از اولین تا آخرین، همه از حقیقت او استفاده می‌کنند
و حقیقت او نور محمد (ص) است و این نور، عقل اول است که همه‌ی انبیاء از نور او استضاء
می‌کنند. آنان همگی شعب و جداولی هستند که به این نور پیوسته‌اند و همه‌ی اشخاص و
افراد انسان هر چه از علوم، حقایق و معارف که به آنها افاضه می‌شود، بر اثر ارتباط
وجودیشان با این نور است.

و چون حقیقت و صورت واقعی انسان کامل، عقل اول است، لذا آن که انسان



کامل حقیقی است، همان عقل اول خواهد بود، پس انسان در سیر عروجی و صعودی به کمال عقل اول می‌رسد و صادر نخستین که عقل اول هم نقشی از نقوش اوست، اتحاد وجودی پیدا می‌کند، آن‌گاه همه‌ی کلمات نوری از شوون وجودی او خواهند بود.

موجود اکمل و مظهر نام اسم الله

به حسب نوع انسانی، آن حضرت اشرف موجودات است؛ اما به حسب شخص، مظهر اتم الهی، قطب عالم امکان و امام عصر است و القاب دیگری که برای این کلمه‌ی تامه‌ی الهیه می‌آورند، در میان نوع انسانی، او اکمل افراد و نسبت به انواع، اکمل انواع انسان است. پس او می‌شود اکمل همه و همه، گرد وجود او می‌گردند و او قبله‌ی کل است.

هر یک از انبیاء مظهر اسم کلی هستند و هر اسم کلی، نسبت به آنچه زیر پوشش دارد، اسم اعظم است و چون اسم اعظم، یک امر نسبی است، تمام این اسماء عظمای الهی در زیر پوشش اسم جلاله‌ی الله خواهند بود و آن کس که مظهر تام الله است، جناب خاتم^(ص) است و به واسطه‌ی این اکملیت، امر وجود از او آغاز شد؛ یعنی در اول امر، روح ختمی^(ص) ایجاد گردید. البته روح به اصطلاح اهل عرفان، - چون آنچه را اهل حکمت عقل می‌گویند، اهل عرفان آن را روح می‌گویند - آن عقل اول و آن صادر نخستین، مقام روح آن جناب است. لذا آن حضرت از خود خبر می‌دهد که من در سیر صعود و ارتقا و اعتلا، عالم اجسام را پشت سر می‌گذارم و از عالم مثال منفصل و از عالم نفوس و عقول می‌گذرم، تا جایی که می‌بینید آن اولین صادر، روح من است و من صعوداً به او می‌پیوندم و با او متحد می‌شوم و خود او می‌شوم.

آری! نفس ناطقه‌ی انسانی این قابلیت را دارد که با عقل بسیط اتحاد وجودی پیدا کند. انسان کاملی مثل جناب ختمی^(ص) که قطب الاقطاب است، صعوداً و عروجاً به آن روح عالم، می‌پیوندد و عالم همگی، می‌شود به منزله‌ی بدن او و از خود خبر می‌دهد که: «كُنْتُ نَبِيًّا و آدمُ بين الماء و الطين» و از مقامات خود خبر می‌دهد که: «أول ما خلق الله العقل و انا العقل»؛ او می‌شود غرض غائی که نبوت و رسالت به او پایان یافت.

در میان کتب آسمانی منزل، فقط کتاب حضرت خاتم^(ص) است که قرآن است و

جمع است، اما کتب انبیاء سلف فرقان است، ممیز بین حق و باطل است؛ قرآن کریم جامع و جمع است و دیگر کتب انبیاء صورت آن و تفصیل آن و فرقان آن است، و لکن قرآن نیست، جامع و جمع نیست، جامع آن است که همه را زیر پر داشته باشد، همان گونه که خود حضرت رسول خدا^(ص) چنین است.

نام احمد نام جمله انبیاست چو صد آمد نود هم پیش ماست
خودش در نبوتش ختم است، کتابش هم ختم است، قرآن است، جامع است، دیگر جوف و خلاء در او نیست تا دیگری آن را پُر کند و این قرآن جمع است و دیگر کتب، صورت او، تفصیل او و فرقان اوست.

رساترین دلیل بر وجود ربّ

از آنجایی که حضرت ختمی^(ص) اکمل نوع انسانی است. لذا ادلّ دلیل بر ربّ خود است، چرا ادلّ دلیل است؟ چون کلمات وجودی همه آیات هستند، هر کلمه‌ای به اندازه‌ی سعه‌ی وجودی خود بیانگر اصل خودش است، حال که هر کلمه بیانگر اصل خودش است، آن کلمه‌ای که جامع همه کلمات و اسم اعظم الهی است، ادلّ دلیل بر ربّ است چنانچه او خود فرمود: «أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ»؛ این اشاره به سرّ ختمیت است، زیرا جوامع کلم را داراست، آن کسی که جوامع کلم همه‌ی حقایق را و مسمیات همه اسماء را دارا باشد، او مقام ختمی است.

«جوامع الکلم» آن هم جوامع، صیغه‌ی جمع و «الکلم» با الف و لام، خود آن کلماتی که هر یک خود کلمه‌ای جامع و اسم اعظم است. هر کلمه‌ای، آنچه حضرت داود^(ع) داشت، آنچه حضرت سلیمان^(ع) داشت، آنچه حضرت نوح^(ع) داشت و آنچه که دیگر انبیاء داشتند، هر یک از آنها اسم کلی کلمه‌ی جامعه و اسم اعظم بوده است که کلمات دیگر را تحت پوشش دارند. حال حضرت می‌فرماید: «أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ»؛ یعنی: همه‌ی حقایق اشیاء به من داده شده است و قرآن کریم فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره، ۳۱) این مطلب بیان سرّ ختمیت است، چون هیچ کس نمی‌تواند بگوید: «أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ» مگر حضرت ختمی^(ص) و او می‌شود ادلّ دلیل.



همان طور که دلالت دلیل بر مدلول خود، ذاتی است و احتیاج به غیر خود ندارد، همچنین دلالت رسول خدا^(ص) بر ربّ خود، ذاتی است و این دلالت احتیاج به غیر خود ندارد، برخلاف سایر موجودات که از آنها چیزی صادر نمی‌شود مگر با استمداد از وجود آن حضرت.

هر چه دلیل، به مدلول نزدیکتر باشد، دلالتش روشن‌تر و واضح‌تر است و هر چه دلیل از مدلول دورتر باشد، مقدمات بیشتر می‌خواهد و به همان اندازه ابهام دارد و می‌دانیم که کلمات وجودیه همه بر رب دلالت دارند، ولی هیچ کلمه‌ای مثل خاتم الانبیاء^(ص) نزدیک به ربّ نیست، پس وجود مقدّس آن حضرت رساترین دلیل بر ربّ، سبحانه و تعالی است.

عین ثابت رسول خاتم^(ص) و اقتضای عبودیت تامّه

چون عین ثابت رسول خاتم^(ص)، اقتضای عبودیت تامّه را دارد و دراعتلای وجودیش در قوس صعود، «اول ما خلق» است و همه‌ی کلمات نوریه‌ی موجودات خارجی، از این نور ایجاد شدند، لذا خداوند سبحان به رسول الله^(ص) رتبه‌ی فاعلیت داد که معطی کمال کلّ اهل عالم و واسطه‌ی فیض است که جمیع ارواح و مظاهر آنها از آن، وجود یافتند. رتبه‌ی فاعلیت و تأثیر آن حضرت نیز همان مقام خلافت الهی است؛ آن حضرت «خلیفه الله» و به‌اذن الله، صاحب مقام «کن» است. لذا در ماده‌ی کائنات تصرف می‌کند و به محض انشاء فعل، آن فعل محقق می‌شود. صاحب فتوحات دربارهی حضرت فرمود: «اب الاکوان بفاعلیّه و امّ الامکان بقابلیّه»، این تعبیر ناظر به رتبه‌ی فاعلیت است و باید دانست که این رتبه‌ی فاعلیت از جهت عبودیت او متأخر است؛ چرا که عبودیت جنبه‌ی قابلیت و انفعال دارد.

بُنیه‌ی محمدی^(ص) یا شب قدر

بُنیه‌ی محمدی^(ص)، ظرف انزال قرآن است. «أنا أنزلناه في ليلة القدر» (قدر، ۱) آن ظرف،



«ليلة القدر» است. اما قرآن در این امتدادِ ظلّ که «ليلة القدر» است، نازل نشد، آن در جایی نازل شد که آن را گرفت. پس منزلّ فيه، ظرفی است که قرآن را گرفته است، باید دید که منزلّ فيه واقعی کیست؟ مفسران در کتب تفسیر انفسی قرآن می‌گویند: «أنا انزلناه في ليلة القدر، هي البنية المحمّديّة^(ص)» و یا می‌گویند: ظرف نزول «صدر محمّد^(ص)» است که قرآن را گرفته است.

بُنيه و قلب انسان کامل خاتم، عرش الرحمن و وسیع ترین قلبها است. در پیرامون این مطلب عرشی استاد عظیم الشان، حکیم متألّه، حضرت آیه الله حسن زاده آملی (دامت برکاته) می‌فرمایند:

ليلة القدر هي بنية الانسان الكامل أي القلب الذي هو عرش الرحمن و هو اوسع القلوب. قوله سبحانه: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ) (شعراء، ۱۹۳) و قوله تعالى شأنه: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ) (دخان، ۳) و هو الصدر المشروح، قوله عزّ من قائل: (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) (شرح، ۱) فليلة القدر هي صدر الخاتم ای البنية المحمّديّة^(ص) و القدر هو عظم منزلته و خطره و شرفه صلوات الله و سلامه عليه و هذا الصدر ينبغي ان يكون منزلّاً فيه و منزلّاً اليه و قابلاً و حاملاً قول جلّ و علىّ! (إِنَّا سُلِّقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا) (مزمل، ۵) و جملة الامر ان القرآن الكريم أنزل دفعة في ليلة القدر المباركة الزمانية في ليلة القدر المباركة الختميّة التي هي صدر سيّدنا محمّد رسول الله^(ص) اقرأ و ارقه (شرح فصّ حكمت عصمته، ۲۷۵).

توضیح این که در ليلة القدر بنیه انسان کامل است، یعنی قلبی که عرش الرحمن و اوسع قلوب است، خدای سبحان فرمود: «روح أمين (جبرائیل) قرآن را بر قلب تو نازل فرموده است» و خدای تعالی فرمود: «ما قرآن را در شب مبارکی فرو فرستادیم»، آن قلب صدر مشروح است، خدای سبحان فرموده است: «أياما سینه تو را شرح

نکرده‌ایم؟»، پس لیلة القدر قدر سینه‌ی خاتم یعنی بنیه‌ی محمدیّه (ص) است و قدر بزرگی، منزلت، مقام و شرف آن جناب (ص) است و چنین صدری شایستگی دارد که قرآن در آن و به سوی آن فرود آید و قابل و حامل آن باشد. خداوند سبحان فرمود: «که ما هر آینه بر تو قولی سنگین القا می‌کنیم»، خلاصه این که قرآن کریم در شب قدر مبارک زمانی، یکبارگی در شب قدر ختمی که سینه‌ی سیّد ما محمد رسول الله (ص) است، نازل شده است. باتوجه به معرفت مقامات حقیقی و شرح صدر انسان و آنچه که مستفاد از جمع بین روایات است، دانسته می‌شود که مراد از لیلة القدر، خود حضرت خاتم (ص) است که «منزل فیه» و «منزل الیه»، در حقیقت یکی است و «منزل فیه»، صدر مشروح آن جناب است؛ هر چند ظرف زمان آن به لحاظ نشئه‌ی عنصری یکی از همین لیالی متعارف است، زیرا انسان کون جامع را که لیلة القدر و یوم الله است به لحاظ این نشئه‌ی مادی، متی است و وجود ظلّی عنصری او در امتداد ظرف زمان است. پس «منزل فیه» درحقیقت و واقع قلب آن حضرت است و مقام قلب، مقام شهود حقائق اشیاء به نحو تمیز و تفصیل است که بعد از مقام روح است، و مقام روح نیز مقام لفّ و جمع است.

تمام حقیقت انسان

آن حضرت، حقیقت «الانسان»، یعنی فردی جامع تمام حقیقت انسان و قطب الاقطاب است. او قطب همه‌ی انبیاء، همه‌ی اولیاء و همه‌ی سفرای الهی است. همه از مصباح وجود ختمی (ص) استضاء و استفاده می‌کنند، اگر بخواهیم در نظام هستی مظهر اسم «الله» را پیدا کنیم، یک تن می‌یابیم و آن خاتم (ص) است. عنوان ختمی بودن، ختم زمانی نیست، او امام الكلّ فی الكلّ است و چون آن قطب، حجة الله است، دیگران گرد او هستند و همه به سوی این حقیقت رهسپارند. به لحاظ تکوین در عالم تنها یک قطب، یک نقطه، یک مقام و یک شخص وجود دارد، وجود دو قطب معنا ندارد، در عالم امکان تنها یک مرکز و یک مقام است، این مقام تجزیه‌پذیر نیست، این کلمه‌ی علیا و اسم اعظم به لحاظ

نزولش، لیلۃ القدر و به لحاظ عروجش، یوم الله و یوم ظهور است.

مقام «او ادنی»

منتهای سیر انسانی که فوق آن تصور شدنی نیست، سیر حضرت خاتم الانبیاء (ص) است، این سیر صمد و پُر است و جای خالی برای دیگری ندارد؛ مثل این که نبوت آن حضرت هم صمد است، قرآن آن حضرت هم صمد است و جای خالی برای کتاب دیگری نیست. اگرچه مقام «قرب قوسین» خیلی مقام مهمی است: «وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم، ۴-۶) اما مقام «او ادنی» نیز مختص به خاتم انبیاء (ص) است و سخن گفتن در پیرامون آن دشوار است، فهم آن از عهدهی هر کس بر نمی آید.

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام
ناقص نمی تواند مرحله ی کامل را آن چنان که هست ادراک کند؛ چون علم و ادراک احاطه ی عالم است به معلوم. اما این سیر، سیری است که اثر آن قرآن کریم است. زیرا اثر هر کس نمودار دارایی اوست. بزرگ ترین اثر خاتم انبیاء (ص) قرآن کریم است. این قرآن معرف حقیقت اوست. مطلب دیگر این که، محبت اصلی، قابل تام می خواهد، قابل تام کسی است که مزاج او عدل باشد و عدل امزجه، مزاج حضرت خاتم (ص) است. لذا اسم شریف حبیب الله مختص به آن حضرت است.

رود نیل دریای بیکران هستی

انسان معلول است و معلول نمی تواند به کُنه علت برسد و به او علم اکتناهی پیدا کند، ولی این طور نیست که علم شهودی به مبدأ عالم، برای انسان حاصل نشود؛ از آنجایی که انسان جدولی از بحر وجود و وابسته به آن است، به اندازه ی سعوی وجودی خود، از این دریای بی کران هستی خبر دارد، موجودات عالم که سهمی از هستی دارند به اندازه ی سعوی وجودی خود، یکی جوی باریک است، دیگری نهر و دیگری بزرگتر از نهر است، همین



طور تا برسیم به آن سعه‌ی وجودی که رود نیل بحر بی‌کران هستی است و همه می‌کوشند که به آن برسند، «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» (نجم، ۴۴) این کاف، خطاب به حضرت ختمی مرتبت^(ص) است که این جوی‌ها و نهرها، این شعب و جداول می‌کوشند تا به آن ملحق شوند. «الی ربک المنتهی» ناظر به آن وجود مبارک و رود نیل نظام هستی است، رودی از آن بزرگتر و وسیع‌تر نیست، همه از آن و آن از دریای بی‌کران هستی منشعب است. دیگر رودها، نهرها و جداول هرکدام به‌اندازه‌ی سعه‌ی وجودی خویش، از این رود نیل منشعب است. از اولین تا آخرین انبیاء و اولیاء آنچه که از مبدأ واجب تعالی به آنها افاده می‌شود، همه از این رود نیل عاید آنها می‌گردد.

شخصیت بی‌نظیر خاتم الانبیاء^(ص) در کلام نورانی امیرالمؤمنین^(ع)

به روایتی وقتی حضرت امیرالمؤمنین^(ع) جسد مطهر نبی مکرم اسلام^(ص) را در لحد جای داد، گفت:

اللهم هذا أول العدد و صاحب الابد، نورک الّذی قهرت به غواسق الظلم و بواسق العدم و جعلته بک و منک و الیک، و علیک دالاً دلیلاً، روحه نسخه الاحدیة فی اللاهوت و جسده صورة معانی الملک و الملکوت و قلبه خزانه الحی الّذی لایموت، طاوس الکبریاء و حمام الجبروت (هزارویک نکته، ۲۴۴).

این که فرمود: «أول العدد و صاحب الابد»، نظیر همان بیانی است که در زیارت نورانی جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم که «بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ»، یعنی: خداوند سبحان به واسطه‌ی شما عالم را ایجاد و افتتاح کرد و به شما نیز ختم کتاب آفرینش فرمود. این ناظر به سرّ آل محمد^(ص) است که هر چیزی به این سرّ افتتاح گردید و کلّ شیء به این سرّ اختتام می‌یابد.

ممکن است مراد از «أول العدد» تعیین اول باشد که تجلّی اعظم، تعیین اول نظام هستی است. یعنی اولین تکثری که از تجلّی احدی حق، در عالم واقع شده است، تکثر و تمایز در مقام واحدیت و حضرت علم و عالم اعیان ثابت است که از آن تعبیر

به کثرت اسمائی نموده‌اند، خلیفه‌ی حق که اسم اعظم و حقیقت محمدیه^(ص) باشد، در این موطن متلبس به کثرت اسمائی و صفاتی گردیده است. این کثرت مبدء جمیع کثرات و منشأ جمیع فعلیات و مفتاح باب خیرات و برکات است که مبدءاً جمیع تعینات خلقی همین مرتبه‌ی وجود است.

این که فرمود: «نورک الذی قهرت به غواسق الظلم و بواسق العدم»، یعنی: این تجلی اعظم، این نور تو، آن حقیقتی است که مظهر اتم تو در قهر و غلبه بر تاریکی‌های ظلم است و چون تعین اول، عقل اول، صادر اول و خلق اول است، عدم در خارج به واسطه‌ی وجود او خاتمه یافت. شاید به این جهت قرآن کریم او را به عنوان سراج منیر مطرح کرده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب، ۴۶-۴۵).

این که فرمود: «وعلیک دالاً دلیلاً»، همه‌ی کلمات وجودی نظام هستی آیات الهی‌اند، هر کلمه‌ای به اندازه‌ی سعه‌ی وجودی خود، بیانگر اصل خود است؛ اما آن کلمه که مثل اعلا‌ی حق تعالی است، جامع همه کلمات و اسم اعظم الهی است، او ادلّ دلیل بر وجود حق خواهد بود، آن حقیقتی که در عالم امر و عالم خلق، مثل ندارد.

این که فرمود: «و قلبه خزانه الحیّ الذی لایموت»، وجود ختمی^(ص) کسی است که مفاتیح غیب به‌اذن الله در دست اوست و قلب عرشی او خزانه‌ی اسرار و علوم الهی است و مؤید به روح القدس است و از ملک تا ملکوت همه، مراتب این انسان کامل است و به همین جهت امام قافله‌ی نوع انسانی و غایت مسیر تکاملی آن، صراط مستقیم، صراط الی الله و بلکه صراط الله است که دیگر افراد باید راه تقرّب به او را سیر نمایند تا به کمال انسانی خود نائل شوند.

از آنجا که این حقیقت کون جامع و مخلوق کامل است، به وجود او اسرار الهی در مظهر هویدا می‌گردد و همه‌ی عالم با تمام ذرات و جمیع اسرارش قائم به حقیقت اوست؛ لذا برای او صورت کامل جامع بین جمع وجودی و تفرقه کونیه می‌باشد.



کمال عصمت

اگرچه همه‌ی موجودات، کتاب الهی هستند؛ اما انسان کامل و وجود ختمی^(ص) یک کتابی است که جامع همه‌ی کتاب‌ها است، بزرگترین، منظم‌ترین، شریف‌ترین و لطیف‌ترین مرآت که حقیقت‌نما است جان پاک انسان به عصمت رسیده است، کمال طهارت، عصمت و کمال عصمت خاتم است. این خاتم^(ص) در نظام هستی کمال انسان و کمال عصمت، کمال طهارت، کمال نبوت و، کمال ولایت است.

به این لحاظ قلب عرشی او مشرق حقایق الهی است، این قلب آن مشرقی است که حقایق از آن طلوع می‌کند، لذا او می‌شود مبین حقایق اسماء، یعنی: آگاه به سرّ القدر آنها آگاه می‌گردد و سرّ القدر، احکامی است که بر اعیان ثابت‌ه مترتب است. انسان کامل مبین حقایق اسماء است؛ به سرّ القدر اسماء، به تار و پود آنها، به سرشت و بافت آنها آگاهی دارد و احکام مترتب بر آنها را بیان می‌فرماید، چه احکام تشریحی و چه احکام تکلیفی و چه احکام تکوینی.

مرتبه‌ی وحدت وجودی و کثرت شهودی

انسان کامل مظهر ذات اقدس اله و مرآت جهان نمای حق است، هم در مقام جمع و هم در مقام فرق؛ او دارای مرتبه‌ی وحدت وجودی و کثرت شهودی است. بنابر این، وجود ختمی^(ص) خلیفه الله، انسان کامل، مظهر احدیت جمع و حقیقت کلی شهودی است و تمامی فیوضات و تجلیات ابتدا بر حقیقت این انسان کامل افاضه می‌شود و از آنجا بر سایر مظاهر منشعب می‌گردد.

پس این انسان کامل و خلیفه‌ی الهی به منزله‌ی روح و به مثابه‌ی قلب عالم امکان است و سایر موجودات به منزله‌ی جسد و رعایای آن هستند و آن حقیقت را رعایت این رعایا برحسب درجات هر یک لازم است و هر یک از این رعایا را نیز اطاعت به اندازه‌ی استعدادهای خود واجب است، سبحان الله از تفاوت این درجات و اختلاف این استعدادها!

اسماء تکوینی حق تعالی و پرورش موجودات

هر موجودی از موجودات عالم، تحت تربیت و پرورش اسمی از عالم اسماء است؛ گرچه جز اوحدی از آنها، نمی‌دانند که تحت تربیت کدام اسم و از چه طریقی رشد و ترقی می‌کنند. از آنجا که وجود مقدس رسول خدا (ص)، مظهر کامل برای اسم «الله» است و اسم «الله» جامع جمیع اسماء الهیه و مستجمع جمیع صفات کمالی است، لذا اسمی که مرتبی وجود مبارک خاتم الانبیاء (ص) است همین اسم «الله» است، یعنی ربّ او، «الله» است و اسم «الله»، کعبه و قبله‌ی همه‌ی اسماء الهی است و اسماء، همه بر گرد او طواف می‌کنند؛ همین طور کسی که مظهر اسم «الله» است نیز کعبه و قبله‌ی همه است. مظهر الله هم باید اتم مظاهر باشد؛ به جهت این که آن حضرت دعوت‌کننده به سوی «الله» است و هر نبی و رسولی دعوت‌کننده به سوی «الله» است، لکن نه از حیث این اسم، بلکه از حیث اسمی مخصوص که ربّ آن نبی و رسول است. زیرا هر پیغمبری مظهر اسمی خاص است که آن اسم تحت لوای اسم «الله» است؛ بنابر این همه‌ی انبیاء تحت لوای خاتم الانبیاء (ص) قرار دارند. لذا فرمود: «آدم و من دونه تحت لوائی».

منشأ روحانیت حضرت ختمی (ص)

نکته‌ی قابل توجه در این بحث این است که نفوس جمیع انبیاء اولوالعزم باید از جمیع مراتب عقول عبور نموده و بعد از سیر عوالم عقلی، در اسماء و صفات حق سیر نمایند و سیر در اسماء بعد از فناء در ذات و صحو بعد از محو حاصل می‌شود. نهایت این که سیر حضرت ختمی (ص) در جمیع اسماء و صفات است و سیر انبیاء دیگر، در برخی از اسماء است، لذا اعتدال حقیقی از مختصات حضرت ختمی مرتبت (ص) است و انبیاء دیگر از تجلیات و حسنات او می‌باشند.

روحانیت حضرت ختمی مرتبت (ص) از عقل کل و صادر نخستین است و سلسله‌ی نزولیه‌ی افعال حق تعالی به اوست و قوس صعود نیز بر وفق قوس نزول است. یعنی هر چه در آن قوس بود، باید در این قوس به ظهور برسد. «کَمَا بَدَأَ کُمْ تَعْوَدُونَ» (اعراف، ۳۹)؛ پس آن جناب (ص) در عروج به مقام عقل کلی که در اوّل بود، رسید.



دو سر خط حلقه‌ی هستی به حقیقت به هم تو پیوستی
 بلکه آن حضرت رسیده به مقامی که خبر داد: لی مع الله وقت لا یسْعُنِ فیه ملکٌ
 مقربٌ و لا نبیُّ مُرسلٌ؛ پس دیگر بعد از این مرتبه، صعودی نمی‌ماند مگر مرتبه‌ی
 احدیت.

وجود مبارک خاتم (ص) واسطه‌ی فیض وجود

مبدأ افاضه‌ی فیوضات و افاده‌ی هبات در عالم، ربّ العالمین است و او مفتاح باب جود و کرم و مشکاة اقتباس نور قدم است و بی شک رسول خدا (ص) واسطه در افاضه‌ی این خیرات و فیوضات است و به واسطه‌ی نور او وجودات و حقایق در عالم ظهور و بروز می‌کند و چنانچه در خبر قدسی آمده: «لولاک لما خلقت الافلاک» (بحارالانوار، ۲۸، ۲۵).

فرق واسطه با آلت

باید دانست که بین واسطه و آلت مابینت است، یعنی نسبت میان واسطه و آلت تباین است، در سلسله‌ی طولی وجود، هر جا سخن از واسطه در میان است، واسطه نسبت به مراتب بالا معلول و نسبت به مراتب پائین، علت است.

سلسله‌ی نظام جهان هستی که به علم عنائی حق استوار گشته است، هر مرحله‌ی عالی واسطه برای مرحله‌ی دانی است؛ واسطه آن است که خود نیز تأثیری داشته باشد؛ جز این که به اذن الله بودن، در دل هر موجود نهفته است. آن مرحله‌ی عالی علت نسبت به مادون است و واسطه‌ی فیض است که فیض از عالی می‌آید در متن و تار و پود و دانی، حقیقت واسطه در آن استوار می‌گردد؛ آن‌گاه می‌رسد به مادون، برخلاف آلت که این‌طور نیست. آنچه در فاعل است، در آلت استوار نمی‌گردد، آلت صرفاً ابزار است، اما در واسطه، آنچه که مافوق دارد، به حدّ سعه‌ی وجودی واسطه که علت است برای مادون، در این واسطه استوار می‌گردد. واسطه آنچه را که از مرحله‌ی عالی دریافت کرده و دارا شده، به مرحله‌ی مادون افاضه می‌کند. پس واسطه باید کسی باشد که در نظام عالم، علیت و فاعلیت اعمال کند؛ این که وجود مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه فرمود:

«فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا، وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا» (نهج البلاغه، ن ۲۸) بیانگر این حقیقت و واقعیت است که آنها واسطه‌ی فیض وجود هستند.

لزوم واسطه در افاضه‌ی فیض

این که وجود ختمی^(ص) واسطه‌ی فیض در عالم هستی است، از آن جهت است که افاضه‌ی فیض، به طور مستقیم و بدون واسطه از حقیقت هستی ممکن نیست. عالم امکان به منزله‌ی یک فضای سر بسته و تاریک است، شعاع آفتاب حقیقت هستی، ممکن نیست که به طور مستقیم در چنین فضایی بتابد؛ وجود مبارک حضرت ختمی^(ص) به منزله‌ی آینه‌ای است که از بیرون، واسطه‌ی اشراق نور در این فضای بسته و تاریک است، یعنی این واسطه، نور آفتاب را در آن فضا منعکس می‌کند و آن را با نور آفتاب روشن می‌گرداند، این واسطه، آینه‌ی ایزد نماست، از آفتاب حقیقت هستی نور می‌گیرد و به این فضای تاریک می‌تاباند. وقتی این فضا به نور وجود، هستی یافت آن گاه به واسطه‌ی این وجود و نور خطاب می‌شود که: «أَلَمْ تَرَى إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا (فرقان، ۴۵) نور وجود آن فضا به واسطه‌ی این آینه و نور این آینه هم از آفتاب است؛ به ساکنان این فضای سر بسته و تاریک گفته شده است: اگر چه هر فیض و نعمتی که دارید به برکت وجود این آینه است، ولی بدانید که: الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ (نور، ۳۵) و به آینه هم فرمود: وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال، ۱۷).

پس وجود مبارک حضرت ختمی^(ص) می‌شود واسطه‌ی فیض وجود، اگر به فرض، اونباشد عالم امکان به عدم و تاریکستان تبدیل می‌شود. «لولاک لما خلقت الافلاک». این انسان کامل، این خلیفه‌ی الهی که متّصف به صفات ربّوبی است، در ارتقاء وجودی تا حدی تعالی می‌یابد که صفات ربّوبی در او تجلّی می‌کند و آن طور، اسماء در او جمع است که: «وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم، ۴)، این چنین انسانی در نظام هستی متّصف به صفات ربّوبی است و آینه‌ی ای است ایزد نما. برای این انسان کامل که قطب عالم امکان است، مثل و مانندی وجود ندارد و امکان آن هم نیست.



خلیفه الله و قطب الاقطاب

خداوند سبحان دارای اسماء گوناگون است و هر اسمی، مظهر خاصی دارد. این اسماء جزئیّه، زیر پوشش اسم اعظم اند و همان ارتباطی که بین اسماء هست، بین مظاهر اسماء نیز وجود دارد؛ همان گونه که اسماء جزئیّه، زیر پوشش اسم اعظم قرار دارند، مظاهر اسماء جزئیّه هم زیر پوشش مظهر اسم اعظم اند و چون اسم اعظم، «الله» است، آن مظهر تامّی که بدون واسطه متّصف به مظهریت برای «الله» است، همه‌ی مظاهر اسماء جزئیّه‌ی دیگر را تحت پوشش خواهد داشت. از سویی هم چون اسم اعظم جامع بین همه‌ی اسماء است، مظهر اسم اعظم هم باید جامع بین همه‌ی اسماء و مظاهر آنها باشد و از آنجا که ممکن نیست دو موجود، مظهر اسم اعظم باشد، قهراً مظهر اسم اعظم، قطب خواهد بود؛ یعنی این منزلت برای بیش از یک فرد، ممکن نیست که آن انسان کامل و قطب عالم امکان، حقیقت وجود مبارک رسول خدا^(ص) است و از این حقیقت به عنوان «حقیقت محمدی^(ص)» یاد می‌کنند.

مطلب دیگر این که کل عالم همان گونه که مظهر اسماء جزئی خداوند سبحان است، مظهر این حقیقت هم خواهد بود و چون این حقیقت، مظهر اسم اعظم است، چیزی در جهان خارج نیست که زیر پوشش این مظهر نباشد. بنابر این چون دیگر اقطاب جزئی هم زیر پوشش او قرار دارند، این حقیقت می‌شود قطب الاقطاب.

سرّ اختصاص فاتحه الكتاب و پایان سوره‌ی بقره به خاتم انبیاء^(ص)

بر این اساس، انسان کامل و حقیقت محمدی^(ص) که مظهر اسم اعظم است، باید نمونه‌های همه‌ی عوالم را داشته باشد و چون مظهر اسم اعظم است، باید ربّ و مظهر دیگر اسماء هم باشد؛ یعنی هر فیضی که در جهان خارج به موجودات جزئیّه می‌رسد، به برکت این انسان کامل است، این انسان کامل در عین حال که عبد است و مربوب، باید ربّ هم باشد، یعنی مدبّر و مرتبی هم باید باشد و چون ربوبیت او گسترده است فرمود: «خُصِّصْتُ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ خَوَاتِمِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ»؛ دو مطلب اساسی در این حدیث مطرح است:

۱ - خداوند سبحان فاتحة الكتاب را به من داد و به انبياء ديگر نداد.

۲ - خداوند سبحان پايان سوره بقره را به من آموخت و به ديگران نياموخت.

سرّ اختصاص رسول خدا (ص) به فاتحة الكتاب، مظهریت او نسبت به جميع اسماء حسنی و صفات علياء است و چون اسم الله، مبدء انفتاح ظاهر و باطن وجود است و انسان کامل توسط اين اسم، متجلی در جميع اسماء و مظاهر اسماء است، لذا در اول فاتحة الكتاب فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مربي جميع عوالم از اجسام و ارواح، همين حقيقت كليهي الهييه است.

دو جهت بشریت و ربوبیت برای انسان کامل

گفته شد که همه‌ی عوا لم، زیر پوشش ربوبیت «الله» و او ربّ همه‌ی عوالم است. اگر موجودی عبد «الله» و مظهر «الله» بود، او هم به این اعتبار ربّ همه‌ی عوالم خواهد بود، چه عوالم ملک، ملکوت و جبروت و چه عوالم ديگر؛ گرچه خود جنبه‌ی بشریت دارد و از این جهت، عبد و مربوب است؛ پس در انسان کامل دو جهت است، یکی جهت بشریت و دیگری، جهت ربوبیت. خداوند سبحان در قرآن کریم، به هر دو جهت اشاره کرده است؛ در جهت بشریت فرمود: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ (کهف، ۱۱۰). آن همچنین به لازمه‌ی بشریت که عبودیت است نیز اشاره فرمود: وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ.

اما عبودیت رسول خدا (ص)، یک عبودیت خاصه است، زیرا حضرتش عبد «الله» است نه عبد ديگر اسماء، پس باید دارای ربوبیت باشد. به لحاظ حقیقت خود، دارای ربوبیت و به لحاظ بشریت خود، دارای عبودیت است و از جهت ربوبیت باید آن قدرت را داشته باشد که بر کلّ جهان سلطه داشته و به کلّ جهان فیض برساند، بنابر این، این دو صفت باید در انسان کامل و وجود ختمی (ص) باشد و چون جمع این دو صفت، بالاصالة مستحیل است، لذا عبودیت او، روی بشریت اوست، بشریت او بالاصاله است. عبودیت، احتیاج، فقر و مسکنت او بالاصاله است و قهراً ربوبیت او می‌شود بالنیابه و بالتبع.



خلافت انسان کامل

این جاست که مسأله‌ی خلافت مطرح می‌شود، از جهت این‌که مظهر و خلیفه‌ی «الله» است و کار او را می‌کند. چرا که خلیفه باید کار مستخلف‌عنه را انجام دهد و در این مورد، مستخلف‌عنه، «الله» است نه دیگر اسماء. اسم «الله» اسم کلی و فوق اسماء جزئیه است؛ او که مظهر «الله» است، باید هر موجودی را هر اندازه استعداد دارد، به فیض کامل برساند. بنا بر این، باید به همه‌ی اوصاف الهی متّصف باشد. قرآن کریم نیز در اشاره به این جنبه‌ی خلافت و ربوبیت بالتبع می‌فرماید: «وَمَرَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»، یعنی: این کار تو، کار الله است. این آیه به لازمه‌ی خلافت و لازمه‌ی مظهریت او اشاره دارد که کار او را خداوند سبحان به خود نسبت داده است؛ بنابر این انسان کامل در کلّ جهان به اذن خداوند سبحان این خلافت را دارد.

کلّ جهان خارج زیر پوشش تدبیر فرشتگان الهی است. آنها مدبّرات امرند: فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (نازعات، ۵)؛ و همه‌ی مدبّرات امر باید آگاه باشند تا جهان را تدبیر کنند؛ در حالی که آگاهی خود را از معلّم خود که انسان کامل است، دریافت می‌کنند و در برابر معلّم خود خضوع و سجود دارند. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (ص، ۷۲)، آنها این شایستگی را ندارند که بدون واسطه، این اسماء را از الله تعالی دریافت کنند، خدای سبحان به ملائکه فرمود: فَقَالَ أَنبِيُّنِي بِأَسْمَاءٍ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره، ۳۱)؛ آنها در جواب عرض کردند: سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا (بقره، ۳۲)؛ آنگاه خداوند سبحان به انسان کامل می‌گوید: يَا أَدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ (بقره، ۳۳). این انباء است نه تعلیم، آن هم مع الواسطه است نه بلا واسطه. بر این اساس همه‌ی فرشتگان در مقابل انسان کامل خاضع‌اند و خضوع تکوینی دارند.

این فرشتگان که مدبّرات امور عالم‌اند همه و همه مجاری قدرت آن قادرمحض‌اند، پس درحقیقت کلّ جهان را انسان کامل اداره می‌کند و چون این‌انسان کامل مجرای فیض است و به واسطه‌ی او باید هر ذی حقی به حق خود برسد، قهراً این امر در نظام الهی واجب خواهد بود. در نظام الهی واجب است که یک رابطی باشد که حقوق صاحبان حق را به آنان برساند. پس انسان کامل بالضروره از طرف خدا صادر خواهد شد.

وحدت انبیاء در نظر سالک

چون صدور و ظهور انسان کامل یک باره میسور نیست، نمونه های انسان کامل به تدریج و در طول زمان، ظهور پیدا می کنند، آنگاه این افرادی که می آیند، نمونه های همان انسان کامل، به نام انبیاء و اولیاء اند، اگر انسان اینها را جدای از هم لحاظ کند، تعبیر می شود که کدام اول است و کدام بعد، ولی اگر اینها را با دید وحدت بنگرد، می گوید: لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (بقره، ۲۸۵)، این همان جنبه ی غلبه ی وحدت بر کثرت است که رسول خدا (ص) فرمود: خُصِّصَتْ بَفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ خَوَاتِيمِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ؛ دیگران انبیاء را متکثر می بینند، البته نه به این معنا که وحدت و کثرت سلسله ی انبیاء اعتباری باشد، بلکه این بسته به دید سالک است، سالک مادامی که درنشئه ی کثرت غوطه ور است، همواره ملل و انبیاء می بیند، می گوید اینها همه که آمدند، پیام خدا را آوردند؛ ولی وقتی که از نشئه ی کثرت گذشت و به آن قلّه ی وحدت رسید، آنگاه می گوید: «همه» ای در کار نیست، جز یک حقیقت و همه یک حقیقت اند. این کثرت در وحدت است.

بر این اساس، حضرت ختمی فرمود: من هستم که به این جا رسیده ام که با من به زبان کثرت در وحدت سخن می گویند، دیگران به این جا نرسیده اند، با آنها به زبان وحدت در کثرت سخن می گویند. به آنها می گویند چند پیغمبر، به من می گویند فرقی بین اینها نیست، لذا من به خواتیم سوره ی بقره اختصاص داده شدم، من به جائی رسیده ام که همه را یکجا می بینم. همین معنا به صورت های دیگر هم تبیین شده است، مثل این که گفته اند در معراج همه به او اقتدا می کنند، یعنی او یک واحد و یک حقیقت است، منتها او یک کامل است و دیگران در پرتو آن کامل، از کمال برخوردارند.

غموض فهم سر اختصاص حضرت ختمی (ص) به مظهریت تامّه

این معنا با دیگر برداشت ها از آیات پایانی سوره ی بقره منافات ندارد که حضرت ختمی (ص) به آن اختصاص یافته است؛ اگر چه بیان این مطلب و سر اختصاص وجود مطهر خاتم الانبیاء (ص) به مظهریت تامّه و اختصاص تام او به فاتحه کتاب و خواتیم سوره ی بقره، از



غوامض معارف است و فهم تام و کامل آن اختصاص به خاندان عصمت و طهارت دارد و غیر این خاندان در باره‌ی این مطلب، از مکان بعید ندا می‌کنند: و اسْتَمِعُ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِی مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (ق، ۴۱).

ظهور وجود ختمی (ص) در همه‌ی نشأت

مطلب دیگر این که وجود مبارک ختمی (ص) و انسان کامل، به جهت خلیفه‌ی «الله» بودن، کار مستخلف عنده را انجام می‌دهد، یعنی ربوبیت عالم را به اذن خدای سبحان به عهده دارد؛ قهراً او به عنوان مجرای فیض در همه‌ی نشأت ظهور دارد و به اعتبار باطن وجود، مرتبی باطن حقایق امکانی و به اعتبار ظاهر وجود، مجلای ظهور حق در اشیاء به اسم ظاهر است. لذا حقیقت محمدیه، ربّ جمیع مظاهر است؛ تجلی حق تعالی در حقایق امکانیه از طریق عین ثابت محمدی (ص) و اولیاء معصوم است. لذا از ائمه‌ی طاهرین وارد شده است: بنا عرف الله و بنا عبد الله، زیرا کسی که صاحب و معنی اسم اعظم است، بلکه به اعتبار اتحاد ظاهر و مظهر، عین اسم اعظم است، مجلای فیض وجود و طریقه‌ی تجلی حق است و از عین ثابت او امداد به جمیع موجودات می‌رسد. جمیع عوالم اجسام و ارواح، پدیده‌ی ظهور و تجلیات اوست.

این انسان کامل به اعتبار تقرر علمی در حضرت علمیه، واسطه‌ی ظهور عقل اول است، پس عقل اول تجلی اوست و از مجلای عقل اول که حسنه‌ای از حسنات اوست، امداد به جمیع مراتب موجودات می‌رسد، بلکه همین حقیقت است که گاهی به صورت عقل ظاهر می‌شود و گاهی متجلی به صورت نقوش و مراتب عوالم برزخیه است.

واسطه در آفرینش حقایق و مظهر تجلی ذاتی

ربوبیت حضرت خاتم (ص) از آن جهت است که به حسب باطن وجود، چون در اعلی مرتبه از اعتدال واقع شده و حقیقت او، همان اسم اعظم جامع جمیع اسماء است، هر ذی حقی را به حق خود می‌رساند و هر موجودی را به حسب اقتضای عین ثابت آن، موجود می‌نماید و به کمالات شایسته‌ی خود می‌رساند، او هم واسطه در آفرینش حقایق و هم صاحب مقام

شفاعت تامه است و هم از ذات و صفات حق خبر می‌دهد و به واسطه‌ی راهنمایی، آنچه را از عبادات و اصول شرایع که در استکمال خلاق، مدخلیت دارد و آنچه را که در نظام وجود، مدخلیت دارد به اطلاع مردم رسانده است.

پس همه‌ی موجودات از فیض وجود او بهره‌مند شده‌اند و او واسطه در بدو و حشر همه‌ی خلائق است؛ جمیع این احکام برای خاتم ولایت محمدی حضرت امیرالمؤمنین (ع) و اولاد معصوم او ثابت است.

مطلب دیگر این که حضرت ختمی مرتبت (ص) مظهر تجلی ذاتی است، ولی انبیاء دیگر مظاهر تجلیات اسمائی حق تعالی هستند و چون حقیقت ذات، مبدأ تعین و ظهور اسماء و صفات حق است، مراتب وجودی جمیع انبیاء و اوصیاء همه از شوون و مراتب ذات آن حضرت (ص) است و چون عین ثابت او صورت اسم اعظم و مبدأ و منتهای جمیع برکات است و همه‌ی خیرات و فیوضات از وجود عرش او سرچشمه می‌گیرد، مراتب عقول و نفوس و عالم برزخ و عالم اجسام، طفیل وجود او هستند و همان طور که در مباحث گذشته مطرح شد، اولین تعین که از حقیقت هستی جدا شد و وجود صرف به واسطه‌ی آن تعین، تکثر پیدا کرد، مقام خلافت تامه‌ی آن حضرت است که اسم اعظم باشد، یعنی اسم اعظم باطن صورت حقیقت محمدیه (ص) است و این حقیقت، تعین اول نظام هستی است.

باب الله و کون جامع

در عالم شهادت مطلقه، موجودی یافت می‌شود که میوه‌ی شجره‌ی وجود و قطب عالم امکان است. این موجود در حقیقت، اصل وجود، کانون نظام هستی و باب الله است و همه‌ی موجودات گرد او می‌چرخند و می‌خواهند از این باب به کمال برسند، گر چه به حسب ظاهر، در آخر قرار گرفته است. چنین حقیقتی که انسان کامل و وجود ختمی (ص) است، اسامی گوناگون درباره او، مطابق شوون، اوصاف و احوال او است و چون اسماء الهی، غیرمتناهی است، او دارای همه‌ی این اسماء است و مطابق مقاماتش می‌تواند هر اسمی را از خویشتن اظهار کند و بگوید: من صاحب این اسم هستم، آن هم به نحو دولت و ظهور آن اسم، به این حقیقت، کون جامع هم می‌گویند.



برخی مقامات حضرت ختمی (ص) در روایات

باطن صورت حقیقت محمدیه (ص)، همان اسم اعظم است. مرحوم ثقة الاسلام کلینی (ره) در اصول کافی نقل می کند که:

محمّد عن احمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن محمد بن الفضیل، عن
أبي الحسن (ع) قال: ولاية علي (ع) مكتوبة في جميع صحف الانبياء و لن يبعث
الله رسولا الا بنبوّة محمد (ص) و وصيّة علي (ع) (کافی، ۱، ۴۳۷).

اگر هر پیغمبری در عصر خود قطب است، وجود ختمی (ص) قطب الاقطاب است، یعنی وجود آن حضرت (ص) قطب همه ی انبیاء، اولیاء و سفرای الهی از اولین تا آخرین است. همه از مصباح وجود حضرت ختمی (ص) استضاء و استفاده می کنند. آن حقیقت، اصلی، واقعی و فعلیتی است؛ اگر آنها را بخواهیم جمع کنیم، می شود الاسم الاعظم، الاسم الجامع، الاسم الله، و اگر بخواهیم مظهر «الاسم الله» را پیدا کنیم، تنها یک تن و یک شخص می یابیم و آن هم حضرت خاتم (ص) است، دیگر اقطاب از این حقیقت استضاء می کنند، عنوان ختمی بودن، ختم زمانی نیست، او امام الكلّ فی الكلّ و قطب الاقطاب است؛ چون آن قطب، حجّت الله است و دیگران گرد او هستند.

وجود مطهر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) سرّ انبیاء و جان خاتم الانبیاء (ص) است و از حقیقت او جدا نیست، لذا حضرت امام کاظم (ع) در این حدیث نورانی فرمود: لَنْ يَبْعَثَ اللهُ رَسُوْلًا اِلَّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ وَصِيَّةِ عَلِيٍّ (ع).

عن أبي جعفر (ع) قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَ اللهُ اِنَّ فِي السَّمَاءِ لَسَبْعِيْنَ صَفًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَوْ اجْتَمَعَ اَهْلُ الْاَرْضِ كُلُّهُمْ يَحْصُوْنَ عَدَدَ كُلِّ صَفٍّ مِنْهُمْ مَا اَحْصَوْهُمْ وَ اِنَّهُمْ لَيَدِينُوْنَ بِوَلَايَتِنَا. حضرت امام باقر (ع) علوم اولین و آخرین فرمود: به خدا سوگند که در آسمان، هفتاد صف از ملائکه هستند که اگر تمام مردم روی زمین بخواهند با هم یک صف آنها را بشمارند، نمی توانند و آن فرشتگان همگی به ولایت ما اعتقاد دارند، آری! ولایت اولیای محمدی (ص)، مصباح نور الهی است که همه ی فرشتگان و انسان ها از آن نور استضاء می کنند.



در بیان این حقیقت، وجود مبارک کشف حقایق، حضرت امام صادق^(ع) فرمود:

نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ وَ مَفَاتِيحُ الْحِكْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ
مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَوْضِعُ سِرِّ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَدِيعةُ اللَّهِ فِي
عِبَادِهِ وَ نَحْنُ حَرَمُ اللَّهِ الْاَكْبَرِ وَ نَحْنُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَهْدُ اللَّهِ فَمَنْ وَفَى
بِعَهْدِنَا فَقَدْ وَفَى بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مَنْ خَفَرَهَا فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ
(کافی، ۱، ۲۲۱).

انبیاء مجالی ظهور خاتم (ص)

مطلب دیگر این که مرکز دایره‌ی وجود، حقیقت ختمی^(ص) است؛ همه‌ی انبیاء مجالی ظهور
اویند، آدم ابوالبشر که مبدأ نقاط مطلع آفتاب نبوت است و به حسب نشئه‌ی عنصری، پدر
انبیاء است. ولی به حسب معنی و باطن فرزند حقیقت خاتمی و حسنه‌ای از حسنات ختمی
مرتب است^(ص)، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی؛ اگر چه غیر از حقیقت حضرت
محمد^(ص) اما به اعتبار حقیقت و واقعیت و اتحاد حقیقی ظاهر و مظهر، مجالی ظهور
اویند، انبیاء و اولیای سلف، مظهر تجلیات آن نیر اعظم اند. شریعت آنها از فروع و اعصاب،
اظله و اشعه‌ی ولایت کلیه‌ی محمد^(ص) است.

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| گفتا بصورت ار چه ز اولاد آدمم | لیکن، به مرتبه به همه حال برترم |
| خورشید آسمان ظهورم عجب مدار | ذرات کاینات، اگر گشت مظهرم |
| اوصاف لایزال ز من گشت آشکار | بنگر به من که آینه‌ی ذات انورم |
| فی‌الجملة مظهر همه اسماست ذات من | بل اسم اعظم به حقیقت چون بنگرم |

(شرح مقدمه‌ی قیصری، ۷۲۸).

شمس الشموس عالم خلقت

بنابر آنچه گذشت روشن می‌شود قطبی که مدار حقیقت عالم و محور احکام و مرکز وجود

است، یک حقیقتِ وسیعِ اطلاقی است که به اعتبار ذات، واحد و به اعتبار ظهور در کثرات، متعدد است. مرکز و محور دائره‌ی وجود، حقیقتِ محمدیه^(ص) و شمس‌الشموس عالم خلقت است که ظهور در اقمار متعدد انبیاء و اولیاء نموده است و هیچ عصری از اعصار خالی از وجود مظهر او نیست: و العَصْرُ (عصر، ۱)، عصر به این معنا نیست که از زمان پیامبر اسلام تاکنون عصر محمدی^(ص) باشد، بلکه در حقیقت پیش از او، از آدم تاکنون و برای همیشه‌ی نظام هستی، عصر محمدی^(ص) است، «و العصر» این محدود نیست به آن زمان خاصی که جناب ایشان با بدن عنصری در این نشئه بودند، اصلاً عالم، عصر محمدی^(ص) است و هم اینک ما در عصر محمدی^(ص) هستیم، حضرت‌ابراهیم خلیل‌الرحمن در عصر محمدی^(ص) بودند و همه از این حقیقت خبر دادند، هر چه آنها آوردند، شعبه‌ای از قرآن کریم بوده است، تمام انبیاء و اولیاء و مظاهر وجودی آنها، در باطن ولایت ختمی نهفته است و به یک معنا، آن حضرت از تعقل ذات خود، و شهود حق و تعقل و شهود مظاهر خلقی، تجلی در آفاق و انفس نمود و عالم و آدم پیدا شد. پس انبیاء ظهور تفصیلی و فرقانی حضرت ختمی^(ص) می‌باشند، لذا انبیاء در مقام اخذ معارف، تابع وجود اویند.

احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

شجره‌ی طوبی

مرتبه‌ی محمدیه^(ص) محیط به جمیع مراتب انبیاست، چه در نبوت و چه در ولایت؛ زیرا جمیع مراتب از این مرتبه‌ی محمدیه^(ص) متفرع می‌شود، چنان‌که از روح کلی او، جمیع ارواح متفرع می‌گردند. آن حقیقت می‌شود شجره‌ی طوبی و انبیاء همگی شاخه‌ها و فروع این حقیقت‌اند.

مرحوم کلینی^(ه) پیرامون افضلیت خاتم انبیا^(ص)، از امام صادق^(ع) چنین نقل کرده است:
 أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) بَأَيِّ شَيْءٍ سَبَقَتِ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ
 آخِرَهُمْ وَخَاتِمَهُمْ؟ فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ
 أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، فَكُنْتُ أَوَّلَ
 نَبِيٍّ قَالَ: بَلَى. فَسَبَقْتَهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ غَزَّ وَجَلَّ (کافی، ۲۰۱۰).

این اولیّت و خاتمیت، زمانی نیست؛ بلکه این انسان، که حقیقت انسانیت است، در ارتقاء وجودی و اعتلاء ذاتیش به جایگاهی بار یافته که صفات در او تجلی کرده است. این انسان به جایی رسیده که یک حجاب برای اوست و آن حجاب تعین خود است، بیان مطلب این که حضرت ختمی^(ص) در مقام روحانیتی خود با صادر نخستین، اتحاد وجودی پیدا کرده است و صادر نخستین، یک قید دارد و آن، قید اطلاق است و حقیقت عالم، خدای سبحان از این قید اطلاق هم، مطلق است، صادر نخستین غیر از خلق اول است؛ زیرا خلق اول، همان عقل اول است. عقل اول، اولین کلمه است که بر صادر نخستین استوار می‌گردد، صادر نخستین که رِقّ منشور نظام هستی است، تمام کلمات وجودی، بر روی او قرار گرفته‌اند. حال آن حقیقت که با این صادر نخستین، اتحاد وجودی پیدا کرده است، این حقیقت، یعنی حضرت ختمی^(ص)، می‌شود اصل وجود و اول موجود؛ چه این که درک مقام و عظمت او برای موجودات مادی و زمینی ممکن نیست.

بر این اساس است که قرآن کریم از ذات مقدس رسول خدا^(ص) به عنوان احمد^(ص) یاد کرد: وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ (صف، ۶).

مرحوم فیض‌رضوان الله علیه در تفسیر صافی چنین نقل می‌کند: «سَأَلَ بَعْضُ الْيَهُودِ رَسُولَ اللَّهِ (ص) لِمَ سَمَّيْتَ أَحْمَدَ (ص) قَالَ لِأَنِّي فِي السَّمَاءِ أَحْمَدُ مِنْنِي فِي الْأَرْضِ» (تفسیر صافی، ۵، ۱۶۹)، این کلام نورانی حضرت را می‌توان به دو معنا لحاظ کرد: یکی این که وجود آسمانی حضرت خاتم^(ص) حامدتر از وجود زمینی او دانسته شود است و معنای دیگر این که او در آسمان و عالم مفارقات نوری، محمودتر از زمین و در نتیجه، نزد اهل آسمان و مفارقات و مرسلات معروف تر و محمودتر دانسته شود تا در زمین و در میان موجودات مادی.



کتابشناسی

- قرآن.
- نهج البلاغه.
- حسن زاده آملی، حسن، هزار و یک نکته، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۶.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳. ق.
- کلینی، ثقه الاسلام، اصول کافی، الطبعة الثانية، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸.
- فیض کاشانی، محمدابن مرتضی (محسن)، تفسیر صافی، الطبعة الثانية، تهران: مکتبة الصدر، ۱۴۱۶. ق.
- آشتیانی، جلال الدین، شرح مقدمه ی قیصری، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزہ ی علمیہ قم، ۱۳۷۵.
- ابن العربی، محیی الدین، الفتوحات المکیة، بیروت: دار صادر، بی تا.
- علی تُرکة اصفهانی، صائن الدین، تمهید القواعد، صائن الدین علی بن محمد التُرکة، قم: انتشارات الزهراء، ۱۳۷۲.
- حسن زاده آملی، حسن، شرح فصوص الحکم، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزہ ی علمیہ قم، ۱۳۷۹.